

نیروز، امروز، فردا

نیره قاسمی زادیان

نیروز

۵ آذر ۱۳۵۸:

سالروز تشکیل لشکر مخلص خدا، بسیج مستضعفین که دفتر آن را همه ی مجاهدان از اولین تا آخرین امضا نموده‌اند.

۷ آذر ۱۳۵۹: حماسه آفرینی

دربادلان نیروی دریایی ارتش

سپیدجامگان نیروی دریایی در ششم آذر پنجاه و نه به سکوه‌های صدور نفت «البکر» و «الامیه» تاختند و با همکاری تیزپروازان نیروی هوایی ارتش، بیش از دو سوم پایانه‌ها را منهدم کرده و پرچم پرافتخار ایران را بر مرتفع‌ترین دکل این پایانه‌ها به اهتزاز درآوردند.

در شب هفتم آذر، دشمن بعثی با اعزام تعدادی شناور جنگی از طریق بند نظامی «ام‌القصر» سعی در باز پس‌گیری پایانه کرد که در این مصاف یک فروند از شناورهای عراقی غرق و دو فروند صدمه دیده و بقیه از صحنه گریختند.

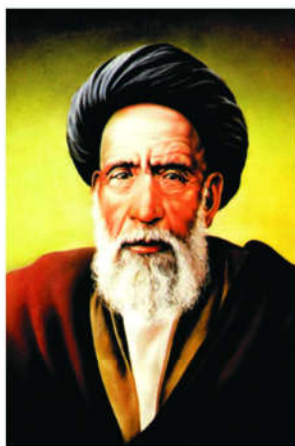
در سیزدهم آذر، دشمن با تمام قوا و برخورداری از پشتیبانی کشورهای



استکباری وارد منطقه شد، اما ناوچه‌ی «پیکان» به تنهایی توانست تعداد دیگری از کشتی‌ها و هواپیماهای عراقی را از صحنه خارج کند.

پس از ساعت‌ها نبرد بی‌امان هنگام ظهر، در حالی که دلاور مردان آخرین گلوله‌های خود را به سوی دشمن نشانه می‌رفتند، ناوچه‌ی پیکان مورد اصابت قرار گرفت و با پرسنل شجاع خود در شمال خلیج فارس در دل آب‌های نیلگون آن جای گرفت.

نتیجه‌ی این نبرد: انهدام بزرگ‌ترین پایانه‌های صدور نفت منطقه و از کارانداختن بیش از پنجاه درصد توان رزمی نیروی دریایی عراق، همراه با از دست دادن چند فروند ناوچه و هواپیما بود و تا پایان جنگ حرکت چندان مهمی دریا مشاهده نگردید.



۱۰ آذر ۱۳۱۶: درخشش ماه

مجلس شهید آیه‌الله مدرس در آسمان شهادت.

طی برگزاری انتخابات هفتمین دوره مجلس اجازه ندادند مدرس به نمایندگی مردم انتخاب شود.

بدین ترتیب، مدتی او را خانه نشین و پس از تهران به دامغان و مشهد و بعد به «خواف» تبعید کردند و مدرس مدت هفت سال در خواف در منزلی که فقط یک اتاق داشت، توسط مأموران زیادی تحت نظر بود و اغلب غذای درستی به او نمی‌دادند. سرانجام در بیست و دو مهر هزارو





سیزدهم شوال: رحلت زعیم بزرگ شیعیان، آیه الله بروجردی

بیست و پنجم شوال: شهادت
خورشید بقیع، امام صادق (ع)
(۱۴۸ ق)

لحظات واپسین حیات امام است. در آستانه‌ی کوچ به ملکوت و جدایی از دنیا و بستگان همه‌ی فرزندان و خویشاوندان را نزد خویش فرا خواند. گویا وصیتی دارد. آخرین سفارش امام چیست؟

وقتی همه‌ی چشم‌ها و گوش‌ها به لب‌های مبارک اوست، این جمله از زبانش شنیده می‌شود:

شفاعت ما، هرگز به کسی که نماز را سبک بشمارد، نمی‌رسد.

و این سخن پیشوایی است که خود «نماز مجسم» و «تبلور عبودیت ماست».

با این «وصیت» چگونه رفتار می‌کنیم؟!...

امروز

هشتم شوال: تخریب بارگاه
ملکوتی ائمه اطهار (ع)
بقیع توسط وهابیان:

بدان ای شیعه این اثر رسول (ص) است
مصیبت وقف اولاد بتول (ع) است.

دوازدهم شوال: درگذشت
زاهد سیاستمدار، شیخ بهایی

زمانی شیخ بهایی به همراه گروهی از شاگردانش برای خواندن فاتحه به قبرستان رفت. بر سر قبرها می‌نشست و فاتحه‌ای نثار گذشتگان می‌کرد. تا این‌که به قبر بابا رکن الدین (یکی از عرفا) رسید. آوایی شنید که سخت او را تکان داد. از شاگردانش پرسید، شنیدید چه گفت؟ گفتند: نه. شیخ، پس از آن حال دیگری داشت. همواره در حال دعا و گریه و زاری بود. مدتی بعد شاگردانش از او پرسیدند: آن روز چه شنیدی؟ او گفت: به من گفتند آماده‌ی مرگ باشم.

شش ماه گذشت، مرگ به پیشواز شیخ بهایی آمد. او نیز سبک‌بال به پیشواز مرگ آمد.



سی صد و شانزده به کاشمر منتقل می‌شود. رئیس شهر بانی آن‌جا مأمور قتل مدرس می‌شود، اما وی به این کار تن در نمی‌دهد. در نتیجه این مأموریت به «جهانسوری»، «متوفیان» و «خلج» واگذار می‌گردد. مأموران شب دهم آذر برابر با بیست و هفت رمضان به سراغ آن عالم ربانی می‌روند و می‌گویند: مأموریم تو را مسموم کنیم. مدرس می‌گوید: بسیار خوب، ولی بگذارید افطار بردم. سپس برای آن‌ها که مسافر بودند، چای درست می‌کند. مأمورین موقع افطار زهر در چای ریخته و به مدرس می‌خورانند. مدرس پس از خوردن زهر به نماز می‌ایستد. اما چون سم اثر نمی‌کند، عمامه‌اش را باز کرده، به گردنش می‌اندازند و وی را در سن شصت و نه سالگی به شهادت می‌رسانند.

۱۱ آذر ۱۳۰۰: تنهاترین
رهبر، کوچک جنگلی در جوار
رحمت خدا به آرامش رسید

پاییز هزار و سی صد، یاران میرزا همه رفته بودند و او تنها مانده بود. تنها تنی چند از یاران وفادارش با او بودند. در یکی از آخرین نامه‌هایش به یکی از دوستان می‌نویسد:

«اتکای من و همراهانم به خداوند دادگری است که در بسیاری از این مهالک حفظم نموده است...» او به یاد آخرین سردار شهیدش محمد خیابانی چون ابر می‌گریست. میرزا به سوی کوه‌های خلخال به راه افتاد تا بتواند در آن‌جا دوستان قدیمی‌اش را گرد آورد و دوباره قیام را آغاز نماید. اما برف بی‌امان می‌بارید. شلاق بادهای سرد کوه‌های بلند گیلان بر صورت رنج کشیده‌اش فرو می‌آمد. سرانجام سردار جنگل در یازده آذر، در کوه‌های گیلان جان به جان آفرین تسلیم کرد.

پیکرش در زیر برف یخ زده بود. ساعتی بعد به دستور خان طالش سرش از تن جدا کردند و به رشت آوردند و سپس در گورستان حسن آباد تهران دفن کردند. بعد از آن یکی از یاران میرزا مخفیانه سرش را به رشت آورد و در کنار پیکرش در رشت به خاک سپرد.

۲۰ آذر ۱۳۶۰: آیت نیک
کردار حق، سید عبدالحسین
دستغیب، صدپاره به سوی
دوست عروج کرد.

شهید آیه الله دستغیب، یک بار در جمع سپاه شیراز فرمودند:

«هرکس بگوید من امام زمان (عج) را قبول دارم، ولی امام امت را نه، دروغ می‌گوید؛ بدانید امام زمان را هم قبول ندارد. اگر امام زمان هم می‌آمد، اطاعت او را نمی‌کرد. این یک اعتراف به کذب زبانی است، دروغ می‌گوید - به خدا کسی که مخالفت با نایب امام زمان (ع) می‌کند و می‌گوید من به امام زمان عقیده دارم، عقیده خشک و خالی معنی ندارد. امام وقتی امام است که تو مأموم او باشی.»

۲۷ آذر ۵۹: شهادت تکبیر
گوی وحدت آیه الله دکتر
محمد مفتاح

دکتر مفتاح عقیده داشت برای تحول در اندیشه‌های مردم لازم است که آنان را از دره‌ی نادانی به قله‌ی آگاهی رسانند. هر مسلمان علاقمند و وظیفه‌شناسی باید در دو جبهه مبارزه کند. در یک جبهه با دشمنان اسلام و در جبهه‌ای دیگر با خرافه پرستی و جهل.



فرا

جرعه‌ی آبی است که تو به لب‌های عطش‌ناک زمین بخشیده‌ای.

می‌خواستم تو را نسیم لقب دهم - از لطافت و مهربانی‌ات - دیدم که نسیم، فقط بازدم توست که در فضای قدسی فرشتگان تنفس می‌کنی.

به این‌جا رسیدم که: زیبا ترین و زینده‌ترین نام، همان است که خدا برای تو برگزیده است. ای آن‌که روزی ما را از زمین بلند خواهی کرد.

یا قائم!
بزرگفته از کتاب: «آسمانی‌ترین مهربانی» سید مهدی شجاعی

می‌خواستم تو را خورشید بنامم - از روشنایی منتشر - دیدم که خورشید سکه‌ی صدقه‌ای است که تو هر صبح از جیب شرقی‌ات در می‌آوری. دور سر عالم می‌چرخانی و در صندوق مغرب می‌اندازی. می‌خواستم نام تو را ابر بگذارم - به خاطر کرم - دیدم که ابر دستمالی است که تو با آن عرق‌های آسمانیت را می‌ستری و برپیشانی زمین‌های تبار می‌گذاری.

می‌خواستم تو را اقیانوس صدا کنم - از بی‌کراستگی - دیدم که اقیانوس،